

کفت و شنودی با سره کرایان

اطلاعات

۱۳۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گفت و شنودی با سره کریمان

فهرست

تذکار	۷
بیدار باش	۱۳
دری ویژه مطلق	۳۱
نقدی بر «نقد سرهنویسی»	۴۷
سخنی با سره‌گرایان	۶۱
جستجویی از سر نقد علمی و ادب شاگردی	۷۱
ختم مقال	۸۹

تکرار

زبان پرسابقه و پردامنه و پرمایهٔ فارسی، طیّ تاریخ دوازده‌قرنهٔ مکتوب خود، تحوّل گسترده و ژرفی یافته و در تعامل با زبان‌های ایرانی و بیگانه بُنیه و قوّت کم‌نظیری گرفته و برای بیان والاترین اندیشه‌ها و متنوّع‌ترین تجارب انسانی پرورده و آماده گشته‌است.

بدین‌قرار، سره‌گرائی نه در آن آشیانی یافته و نه توانسته‌است با آن هم‌وردی کند.

سردمداران و هواداران سره‌گرائی یا با فطرت زبان آشنائی ندارند یا آن را نادیده می‌گیرند. تلاش بیهوده می‌کنند؛ عرضِ خود می‌برند و زحمت گویشوران می‌دارند. زبان ملّی با زبان‌های دیگر خواه رسمی و خواه محلّی مدام در داد و ستد است و از این راه نیرو می‌گیرد و

آمادگی خود را برای جوابگویی به نیازهای تازه روزافزون حفظ می‌کند و زنده و پرقت می‌ماند. زبان‌های اروپائی عموماً در حوزه علمی و فرهنگی از زبان‌های یونانی و لاتینی مایه گرفته‌اند. زبان لاتینی چند قرن زبان عالمانه مشترک جهان مسیحی بوده‌است. زبان فارسی نیز از زبان عربی - زبان مشترک جهان اسلام - فراوان مایه گرفته‌است. هیچ رویدادی که غیرطبیعی باشد در کار نیست. آنچه غیرطبیعی و عارضه ناسالم است سره‌گرایی است.

سره‌گرایی در زبان فارسی طی عصر جدید پدیده زبانی اصیلی نیست؛ پدیده سیاسی و ناشی از شوینیسیم(ملّی‌گرایی افراطی) است. سره‌گرایی امروزی در زبان فارسی، از قضا، در دوره‌ای رخ نموده که بسی کمتر از سره‌گرایی در ادوار پیشین زمینه مساعد دارد. اکنون شاهد هجوم سیل‌آسای اصطلاحات به خصوص در حوزه دانش و پیشرفت بی‌سابقه فناوری و تعدد روزافزون رشته‌های علمی و فنی هستیم.

در واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، خوشبختانه بسامد بالا و فایق از آن برگزیده‌ها – و نه نوساخته‌ها – از میان چند معادل از پیش به کار رفته است. گزینش هرچند بر اساس آمارگیری بسامد کاربرد نیست، با نظر متخصصان در سطح دانشگاهی صورت می‌گیرد.

چه بسا گروه واژه‌گزینی به اقتضای وسعت دامنه کار به آن سو گرایش یابد که عجالاً تنها معادل‌یابی برای اصطلاحات و الفاظی را در اولویت دستور کار خود قرار دهد که حاوی عنصر فرهنگی و اندیشگی و نیز پربسامد باشند و احتمال ماندگاری آنها قوی باشد.

باری، ایران امروز در عصری به سر می‌برد که ملل و اقوام در دهکده جهانی روزگار می‌گذرانند و ناگزیر است با شرایط آن به نوعی کنار آید و در حد امکان هویت فرهنگی خود را مصون و محفوظ دارد. جوامع علمی و فنی به‌خصوص درگیر این شرایط اند و شایسته است مشکلاتی

ناشی از شتاب برق‌آسای انباشتگی اصطلاحات علمی و فنی با هم‌اندیشی مدبرانه حل‌کنند. اقتضای چنین شرایطی آن است که بیشترین اهتمام در برنامه‌ریزی زبان فارسی به صیانت فرهنگ ملی و عناصری معطوف گردد که با این فرهنگ رابطه مستقیم یا غیرمستقیم دارند.

احمد سمیعی (گیلانی)

سیدارباش

نامه‌ای سرگشاده به فرهنگستان زبان فارسی

محمدرضا خسروی

روزنامه‌اطلاعات، ۱۴ تیر ۱۳۹۷

اشاره: نامه‌ای که هم‌اکنون می‌خوانید، از سوی استاد محمدرضا خسروی (حقوقدان و ادیب و پژوهشگر) برای چاپ به «روزنامه اطلاعات» سپرده شده است. هرچند در بخش‌هایی از این نامه، آهنگ سخن می‌توانست آرام‌تر باشد و نیازی به تند گفتن نبوده است، اما نویسنده بی‌گمان از سر دلسوختگی و با نگاه کارشناسانه این نامه را نوشته است. اگر استادان فرهنگستان در کنار همه تلاش‌ها پاسخگویی به پرسش‌های استاد خسروی را نیز بایسته دانستند، این روزنامه برای چاپ پاسخنامه آماده است. چکیده‌نامه زیر این است که به هر روی، فرهیختگان و فرهنگ پروران، هنر درست‌نویسی را از بزرگواران فرهنگستان، چشم دارند. (اطلاعات)

سخن را به نام خداوند جان و خرد آغاز می‌کنم که یادآور نام ارجمند فردوسی توس نیز باشد، همو که خورشید زبان فارسی از خاور شاهنامه او تابیدن گرفت.

داستان زبان ستم دیده فارسی را اکنون می‌توان به داستان سهراب کشان شاهنامه مانند کرد با همان اشک چشم و با همان جگر خراشی و تلخی و با این جدایی که رویداد سهراب، کار دشنه‌ای بود و دریدن پهلویی و سر روزی یا نیمروزی و این دشنه که راست بر جگرگاه زبان فارسی فرود آمده است هزار سال و بیش از هزار سال است که آن را از تهیگاه زبان در خاک و خون تپیده فارسی بر نکشیده‌اند. نه که برکشند همچنان، همچنان و همچنان از کار پیچاندن و خراشیدنش دست برداشته‌اند.

او بگذارید پیش از نگاه به رفتار و نوشتار و گفتار فرهنگستانیان بگویم که من بیشتر این بزرگان دانشور را یا به نام یا به چهره یا به آوازه می‌شناسم و از آنجا که آنان نیز باری از باشندگان کوی سخن و زبان و نگارش‌اند، به دل، دوستشان می‌دارم و آن چه می‌نگارم از سر دل سوختگی است نه فرو گذاشتن پایه استادی آن بزرگواران و نیز نیک آگاهم که چون جان خود را از دانش زبان بی‌مایه می‌بینم، پیرایه خاموشی را سزاوارترم تا شرمندگی فریاد برداشتن را و می‌افزایم که دارای این خامه دادرسی است که در دیوان عالی کشور سالهاست که میانجی داد و بیداد است و اگر هنری دارد باید به همان کار برگردد نه به آشفته بازار زبان، اما می‌بیند که زبان نیز اینک در جایگاه دادخواه ایستاده است با گریبانی دریده و نامه‌ای در دست از آن چه بر او رفته است.].

من اینک می‌گویم اگر مردمان، در هر گوشه گیتی سزاوار داشتن زبانی هستند ویژه خود، ما نیز مردمانیم در

پهنه ایرانشهر که از این سزاواری می‌بایست بهره‌ای
می‌داشتیم که نداریم.

زبانهای انیرانی از فرنگی گرفته تا روسی و مغولی و
تازی در جای خود اگر شیرین اگر تلخ اگر نیرومند اگر
نارسا، زبان همان مردمان است، بگذارید ما نیز زبان
خودمان را داشته باشیم، زبان مادری، زبان فارسی و زبان
دری را و ناگفته نگذاریم که در زیر چادر پرفراز ایران،
تیره‌های گوناگون میهنی نیز باید درخانه خود زبان خود را
داشته باشند از آذری و بلوچی و مازنی گرفته تا کردی و
لری و گیلکی و سپس ترکمنی و عربی و فارسی.

سخن در این است که زبانهای چیره یافته همچون تازی
و فرنگی به گونه‌ای میدان را بر ما تنگ گرفته‌اند که راه را
بر گلوی زبانهای ایرانی بسته‌اند و در این میان فرهنگستان
زبان فارسی که می‌باید پاسدار بیدار مرزهای زبان ایرانی
باشد راست به سربازی می‌ماند که در سنگرش خفته باشد.

پیداست که من از جایگاه نگهبانی آنان بازدید نکرده‌ام من این را از نوشته خود آنان می‌گویم که بازتابی دارد گسترده در بیش از شصت شماره نامه فرهنگستان که آن را سخن‌گوی سازمان خود نیز می‌دانند.

من با نگاه به چندین شماره این دفترها، می‌گویم و از گفته برون می‌آیم که از ارگان فرهنگستان پیداست که نویسندگان و کارداران آن یکسره با درد جانکاه زبان بیگانه‌اند، آنان که می‌باید به درمان این درد می‌پرداختند، نمک پاش دل ریش آن شده‌اند.

نویسندگان نامه فرهنگستان و بویژه سردبیر آن هر چند بر این باور پای می‌فشارند که: «با وسعت و تنوع علوم و فنون و هجوم سیل آسای واژه‌های بیگانه ناگزیر باید از همه امکانات زبان فارسی استفاده شود تا این زبان بتواند به درستی از عهده وظایف نوین خود برآید» و نیز باور دارند که: «هرچند عناصر قاموسی بیگانه به خصوص اگر با

الگوهای ساختاری واژگان فارسی مغایرت نداشته باشند به زبان چندان لطمه‌ای نمی‌زنند ولی اگر این عناصر فراوان باشند و ما حتی مجال پیدا نکنیم که آن‌ها را به هیأت مأنوسی درآوریم به همراه خود الگوها و عناصر دستوری بیگانه را وارد زبان ما می‌سازند و زبان را آلوده و آشفته می‌کنند و این را دیگر نمی‌توان روا شمرد.»

اما در کردار نه همان‌اند که در گفتار، چندان که در سرتاسر نوشته‌های سردبیر و دیگر نویسندگان نامه فرهنگستان کوچکترین تلاشی برای بهبود بخشیدن به شیوه نگارش و بهره بردن از واژه‌های بی‌دردسر زبان فارسی دیده نمی‌شود. آنان بی‌هیچ بایسته‌ای انجمن دبیران خود را «هیأت تحریریه» می‌نویسند و در نگارش مقاله و سرمقاله‌های خود از به کار گرفتن کد / بایکوت / ژانر / اتود / ارگانیک و آکادمیک پروایی ندارند همچنان که

از آوردن واژه‌ها و عبارتهایی مانند ساحت مغفول -
خلق الساعه - اساتید - مقدمه - طرد مماشات - تعامل گرا -
احتجاج - مسامحات - اقرب احتمال - جوابیه - مابه‌الامتياز
- نظرات - اعوجاج - بدو تولد - وبعون الله تعالی، پرهیزی
ندارند، می‌گویم و از ژرفای دل می‌گویم که اگر بسیاری از
واژه‌های بیگانه هزار سال است تا مهمان این خانه‌اند،
نمی‌بایست در بیرون راندشان پا فشاری کرد اما برای جای
دادن شان بر سر این سفره جای خانه زادان را تنگ نکنیم
و اگر دو واژه برای یک خواسته داریم برگزیدن واژه خودی
سزاوارتر است و فرهنگستان این کار را نمی‌کند، می‌گویم
اگر بشود از ناچاری واژه‌های فصل، ساعت، دقیقه، تعطیل،
احتیاط، سقف، معجزه و ناشر و کتاب و مجازات و خط و
تولد را پذیرفت و بر هزار ازین گونه‌ها بردباری کرد، «بدو
تولد» چنین نیست. خوب اگر فرهنگستان به جای بدو تولد

نتواند بنویسد از آغاز تولد، چه هنری کرده است، مردم تولد را پذیرفته‌اند فرهنگستان «بدو» را هم باری بر سر بار کرده است. اگر ویراستار نامه فرهنگستان در گزینش دیباچه به جای مقدمه دو دل باشد دیگر چه کسی باید این کار را بکند؟ و من تا سخنم را کوتاه‌تر کرده باشم دامنه آن را در چند بخش فرا خواهم چید.

۱- سردبیر یا سخنگوی نامه فرهنگستان در گزارش ۲۲ سال سردبیری خود می‌گوید: «دو شیوه را در حوزه ویرایش اصلاً تحمل نمی‌کنیم یکی عربی‌زدایی یا سره نویسی ناب و یکی هم کهنه‌گرایی و زبان آرکائیک را و مقاله‌هایی را که چنین زبانی داشتند اصلاً قبول نمی‌کردیم چون آنها را سرمشق‌های ناهنجار و آسیب‌رسان تشخیص می‌دادیم» و من می‌پرسم استاد اگر بیگانه‌زدایی از زبان را شما فرو بگذارید که باید بردارد؟ خوب تا شما این گونه بر

سره‌نویسی بتازید از دیگران دور نیست که با نوشتن «اصرار در سره‌نویسی و سره‌گویی که در آن مخاطب برای اخذ مطالب به نوعی تلاش ترجمه‌ای نیاز دارد!» آقا جلال کزازی را بکوبند [شماره ۶۱ نامه فرهنگستان ص ۱۴۰].

و گفتنی است که در کار تازی زدایی من هم یکسره او از روی گونه‌ای ناچاری] پای نمی‌فشارم اما باور دارم که می‌توان به سویی گام برداشت که از خانواده واژگان تازی و فرنگی بکاهیم و بر خانواده واژگان فارسی بیفزاییم تا سرطان این واژه‌ها اندام زبان ما را از پای نیندازد، برای نمونه هنگامی که ما می‌توانیم از فروتن، فروتنی، فروتنانه و با فروتنی کارمان را راه بیندازیم دیگر نیازی به متواضع و تواضع و متواضعانه و با تواضع نداریم، خوب این گروه از مهمانان را دیگر رها کنیم تا چهره زبان، فارسی‌تر شود، هنگامی که می‌شود گفت تر و خشک، دور و نزدیک، بالا و پایین، درون و بیرون، باغراه و چهار باغ دیگر به رطب و

یابس، بعید و قریب، علیا و سفلی، داخل و خارج و پارکوی و بلوار، نیازی نخواهد بود و به گمانم کار فرهنگستان باید همین باشد و جز این نباشد، که بسادگی خانه تکانی را آغاز کند نه این که بیگانه‌زدایی را تاب نیاورد!!

۲- می‌پندارم اگر در فرهنگستان برای پالایش زبان فارسی جوش و خروش به هم رسد، مردم گنجایش پذیرفتن آن را خواهند داشت چنان که دیدیم در فرهنگستان پیشین چگونه واژه‌های درشت و زمخت و نخراشیده‌ای همچون عدلیه و محکمه و پارکه و وکیل عمومی و مستنطق و مدعی‌العموم جای خود را به دادگستری و دادگاه و دادسرا و دادیار و بازپرس و دادستان داد و رده‌های دادرسی مانند بدایت و استیناف و تمیز، به نخستین و پژوهش و فرجام جای سپرد.

۳- از آنجا که نامه فرهنگستان را ارگان و سخن‌گوی سازمان یاد شده دانسته‌اند و براین پایه می‌بایست رنگی از

پایگاه فرهنگی کارکنان فرهنگستان در نوشته آنان بازتاب می‌یافت من با هیچ نوشته‌ای از نامه فرهنگستان روبه رو نشدم که نشان دهد نویسندگانش شیفته و دلداده زبان فارسی باشند که هیچ، آنان از به کار بردن واژه‌های بیکاره تازی و فرنگی هم خودداری نکرده‌اند و این در جایی است که گفته می‌شود سردبیر نامه در ویرایش نوشته‌ها بسیار سخت گیر است.

در شماره ۶۰ نامه فرهنگستان، همکاران سردبیر از وی به داشتن «حساسیتی ستودنی در اصول حاکم بر نگارش» یاد کرده‌اند تا آنجا که «دقت و تیزبینی منحصر به فرد» ویرایش سخت‌گیرانه، بی‌رحمانه و دقیق، مراقبت در درستی و یکدستی ویرایش - اعمال بیش از حد لزوم نظریات و ویراستارانه - مراعات شیوه یکدست رسم‌الخط و سوابق ستودنی در ویرایش نهایی - سنگ تمام گذاشتن در ویرایش - ویراستاری تا حد وسواس، ویرایش غلیظ، «اعتقاد

به تقویت و ضرورت تهذیب زبان فارسی» را از ویژگیهای استاد سمیعی دانسته‌اند. ما نیز این پایه و مایه از سخت‌گیری و ویرایش را از بزرگی که بیش از ۹۰ سال عمر را سپری کرده است می‌ستاییم اما با دلی پر درد و چشمی پر آب و لبی پر افسوس مقاله‌های نامه فرهنگستان را که نگاه می‌کنی انگار خردک نسیمی از ویرایش بر آنها نوزیده است و من می‌اندیشم که اگر نامه فرهنگستان با بهره گرفتن از هنر ویرایش استاد چنین باشد وای بر هنگامی که سایه دست او بر نوشته‌های نامه نیفتاده باشد.

نه، نامه فرهنگستان پاسخگوی جانهای شیفته زبان فارسی نیست که بماند، در جای خود دل شکن و آزار دهنده نیز هست و نگاه کنید به آن چه خواهیم نوشت.

۴- دست اندرکاران نامه فرهنگستان اگر چه به یکدست‌نویسی و درستی نوشته‌ها سفارش می‌کنند ولی دیده می‌شود که در جای خود آن را نادیده می‌گیرند. در

همین دو سه شماره‌ای که من از مجله دیده‌ام روستائی و روستایی - آئین و آیین - روائی و روایی - زیبائی و زیبایی - نارسائی و نارسایی - جادوئی و جادویی را در نوشته‌ها بسیار دیده‌ام و گاه کنار هم و در یک خط. اگر ویرایش بسیار سختگیرانه و به گفته خودشان بی‌رحمانه و غلیظ این باشد، شلخته‌گری در ویرایش چگونه خواهد بود؟

۵- ندیده‌ام که در پیوسته‌نویسی و گسسته‌نویسی هم، نگاه پر فروغی داشته باشند. در نوشته‌ها می‌بینید که «بهنگام» پیوسته آمده است و «به راستی» گسسته و بر این هر دو باید رایی داشت یگانه، از آن گذشته من شیوه پیوسته‌نویسی را در این ترکیبها که می‌نویسم بر نمی‌تابم، ببینید: غلامارگی، صاحب‌منصبان، مغربزمین، دست‌نویسی، پیشکسوتان، خیالبافانه، شرقشناسی، پیشگفتار، دامپزشکی، هیچیک و بسیاری دیگر و می‌پرسم با نرمشی که زبان ما دارد این چگونه پسندی است که باید صاحب منصب را مانند

واکنهای به هم پیوسته قطار، صاحبمنصبان، بنویسند، درشگفتم که فرهنگستان به جای پیشنهاد واژه‌های فارسی برای آن، هنرش را در پیوسته نویسی‌اش نشان می‌دهد.

۶- در زبان فارسی عدد را از چپ به راست می‌نویسند و پی در پی نشان دادن آن نیز از همان سوی چپ رخ می‌دهد چندان که اگر در میان دو عدد «از» و «تا» نیامده باشد و خط تیره آمده باشد گسترش آن باید گردشی داشته باشد از چپ به راست مانند صص ۲۰۲-۱۶۹ یعنی صفحه‌های ۱۶۹ تا ۲۰۲ اما در نامه فرهنگستان به این گونه‌ها بر می‌خوریم:

«در فاصله سالهای ۹۷۳-۱۰۱۴» و «دوران اسارت او ۲۸۷-۳۶۵ بود یا به جای آن که بنویسند ۶-۵ روز پیش، می‌نویسند ۵-۶ روز پیش و این گونه نوشتن با شیوه شماره‌نویسی ناسازگار است.»

۷- دیده‌ام که در بسیاری جاها ضمیر آنها را به جای آنان به کار برده‌اند و روی واژه «رد» فارسی تشدید گذاشته‌اند:

«رد پای شمس» و در همه جاها نشانه جمع را از مفردش جدا نوشته‌اند و شماره زیرنویس را گاه با ستاره و گاه با شماره نشان داده‌اند و هم در بیشتر مقاله‌ها صیغه سوم شخص ماضی نقلی که نیاز به فعل کمکی دارد بی آن فعل به قلم آمده است مانند «در هیچ متنی دیده نشده» یا «تنوع فراوانی که علوم و فنون پیدا کرده» و من این را درست نمی‌دانم که دستور نوشتاری را به گفتاری نزدیک کنیم.

۸- بسیاری از آن چه نوشتیم، با اندکی آسانگیری در نامه‌های مردم و در یادداشت‌های دیگر نویسندگان می‌تواند درخور چشم‌پوشی باشد اما در نوشته کارداران فرهنگستان هیچ‌گاه نباید نادیده گرفته شود چرا که اینان به کار گرفته شده‌اند تا همین هنر را بگسترند، هنر درست‌نویسی و یکدست‌نویسی و فارسی‌نویسی را و گفته‌اند که «از هر کسی سلوک به نوعی است محترم / از شیر حمله خوش بود و از غزال رم»

ما از دوستان و بزرگوارانی که به جای هر کار دیگری، سالهای زندگی خود را در فرهنگستان می‌گذرانند چشم داریم که جز به فارسی و در هنگامه ناچاری جز به واژه‌های انیرانی راهگشا و خوش ریخت و جا افتاده و آشنا ننویسند و سخن نگویند تا دیگرانی که من باشم در دشواریهای فارسی‌نویسی از روی دست آنان نگاه کنم.

و در پایان نمی‌توانم ناگفته بگذارم و آرزوی دل خود را پنهان کنم که اگر می‌توانستم خواست خود را پیاده کنم هم واژه ادب را از نام رسمی فرهنگستان برمی‌داشتم و هم با خطی خوش بر بالای سردر فرهنگستان می‌نوشتم «این جا باشگاه دلارام زبان فارسی است، هر کس که جز به فارسی سخن می‌راند در نیاید» و همچنان بر این باورم که زبان ما نیاز به هیچ واژه انیرانی دیگری ندارد. (بی‌گمان اگر بخواهیم) و سراینده ایران خواه شاهنامه این را نشان داده است.

دری و شہ مطلق

پاسخ به بیدار باش

احمد سمیعی (گیلانی)

روزنامہ اطلاعات، ۲۷ تیر ۱۳۹۷

اشاره: چندی پیش مطلبی در صفحهٔ وادی ادبیات به چاپ رسید که در پاسخ، ادیب دانشمند استاد سمیعی به آن پاسخ داده‌اند و مرقوم فرموده‌اند که: در شمارهٔ مورخ ۱۴ تیر ۱۳۹۷ آن روزنامه، مطلبی عمدتاً در ستایش و ضرورت سره‌نویسی به قلم آقای محمدرضا خسروی چاپ و منتشر شد که مخاطب اصلی آن ظاهراً نامهٔ فرهنگستان بود. شرح پیوست حاوی توضیحاتی در آن باب تقدیم حضورتان می‌شود که چنانچه صلاح باشد، با چاپ در آن نشریهٔ در دسترس علاقه‌مندان به موضوع قرار گیرد.

احمد سمیعی (گیلانی)، سردبیر نامهٔ فرهنگستان

نامه سرگشاده یکی از سره‌گرایان را که در شماره مورخ ۱۴ تیر ۱۳۹۷ آن روزنامه وزین به چاپ رسیده، می‌توان نوحه‌ای بر زبان «مظلوم» فارسی شمرد که «دشنه‌ای بر جگرگاهش خورده و هزار سال و بیش از هزار سال است که از تهیگاه آن برکشیده نشده‌است». این دشنه همان کلمات و تعبیرات دخیل عربی است که رفته‌رفته در زبان فارسی جاخوش کرده‌اند و با عناصر قاموسی فارسی وصلت کرده‌اند و ماندگار شده‌اند. این جریان از همان زمان فردوسی و هم در خود شاهنامه (سجّاد آیدنلو، فرهنگواره لغات و ترکیبات عربی شاهنامه، انتشارات سخن، تهران ۱۳۹۶) آغاز شده و طی همه ادوار ادبی ادامه یافته و به جریان تاریخی برگشت‌ناپذیری بدل گشته است. این جریان، در همان زمان فردوسی، مصادیق فراوان دارد که نمونه‌هایی از آن است:

خدای سخت و قوی باش گفت آهن را

از این که گفت دو بود اندر آهنش تقدیر

یکی که تیغ شود زو به دست شاه اندر

دگر که گردد بر گردنِ عدو زنجیر

(عنصری)

بُریدم این درشتناک بادیه که انتهای اوست ابتدای او

(منوچهری)

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجرانِ آن لب نیستی

(دقیقی)

و در دورهٔ دوم غزنوی، کلیله و دمنه، شاهکار نصرالله منشی که سرشار از کلمات دخیل و اشعار و عبارات عربی است.

طُرفه آنکه با همین «زبانِ دشنه‌خورده» است که آثار سنائی و نظامی و عطار و مولانا و سعدی و حافظ سروده و نوشته شدند و همگی منزلت ادبیات جهانی یافتند.

این جریان را در زبان‌های اروپائی نیز شاهدیم. در واقع، زبان مشترک جهان مسیحی، لاتینی و زبان مشترک جهان

اسلامی، عربی بوده و طبعاً برای پر کردن خلأ زبان‌های مّلی در سطح علمی و ادبی، از این دو زبان، بهره‌جویی شده است. بدین قرار، کلماتِ از ریشهٔ لاتینی در زبان‌های اروپایی و کلماتِ دخیلِ عربی در زبان فارسی مهمانان ناخوانده شمرده نمی‌شوند. همهٔ اصطلاحات علمی و فلسفی و بلاغی در زبان‌های اروپایی از ریشهٔ لاتینی و در زبان فارسی برگرفته از زبان عربی‌اند.

در مکتب‌های ما، سوادآموزی با عمّ جزو آغاز می‌شد که زیر و زبر داشت و آسان‌تر خوانده می‌شد. همهٔ اصطلاحات معارف قرآنی و اسلامی و عرفانی و تفسیری و هم اصطلاحات عروض و معانی و بیان و بدیع ما برگرفته از زبان عربی است. اصولاً کتب درسی این علوم و معارف به‌زبان عربی بود؛ منتها به زبان فارسی شرح و توضیح داده می‌شد. ما، هم شعرای ذواللسانین داشتیم هم مؤلفان و شارحان و مفسران عربی‌نویس؛ با همهٔ این احوال، زبان

فارسی نمرّد و نه تنها ادامه حیات داد، که روز به روز و دوره به دوره نیرومندتر و نیرومندتر شد چنان که از عهده بیان پیچیده ترین و هم لطیف ترین و ظریف ترین معانی در رشته های متعدّد علوم و فنون و اندیشه های باریک ادبیات عرفانی برآمد. آیا بر سر این دستاوردهای گرانبها به نوحه خوانی باید نشست یا جشن شادی و سرور به پا کرد؟ در تاریخ زبان فارسی، هر از چندی سره گرایبی رخ نموده، آن هم به صورت منفرد، و اگر این تعبیر در این مقام شایسته باشد، به صورت تک مضراب - آتش مردابی که درست روشن نشده خاموش می شود.

نقل پاره ای از مقدمه روضه المنجمین (قرن پنجم)، اثر شهردان بن ابی الخیر، درباره سره گرایبی در این مقام خالی از لطف نیست:

از همه طرفه تر آن است که چون کتابی به پارسی کنند، گویند از بهر آن بدین عبارت نهادیم تا آن کس که تازی نداند بی بهره نماند. پس سخن ها همی گویند دری ویژه مطلق که از

تازی دشوارتر است و اگر سخن‌های متداول گویند، دانستن
آسان‌تر شود.

سره‌گرای ما از کلمات دخیل عربی که در نامه
فرهنگستان به کار رفته و آن را پیراهن عثمان ساخته
خواسته است فهرستی نمونه‌وار به دست دهد. در تکمیل و
تقویت آن می‌توان نخستین غزل دیوان حافظ را یادآور شد
که با دو مصرع عربی، یکی در آغاز و دیگری در پایان،
گنجانده شده و در دیگر مصرع‌ها «دشنه»هایی نیست که بر
پیکر زبان فارسی «فرو نشده باشد»:

ألا يا أيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْساً و ناولِهَا

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلیها

به بویِ نافه‌ای کاخِ صبا ز آن طره بگشاید

ز تاب جعدِ مشکینش چه خون افتاد در دلها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکیاران ساحلها

... حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ

مَتَى مَا تَلَقَى مَنْ تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا و أَهْمِلِهَا

بگذریم از متونی چون *نفثه المصدور* و *دَرّة نادره* که در آنها می‌توان گفت فقط عناصر دستوری و بعضی از افعال و عناصر اسنادی است که برگرفته از عربی نیست.

البته جریان وام‌گیری یک‌طرفه نبوده است. *المُعَرَّب* جوالبیقی شاهد در آستین است. اصولاً تعریب در زبان عربی وسیله اصلی تقویت قاموس آن زبان شده است. به این نکته نیز باید توجه شود که زبان به دستور خود زبان است نه به کلّ قاموس خود که هر روز و هر ساعت در حال تغییر است - دستور به معنای وسیع آن شامل دستگاه واجی، الگوهای هجایی، الگوهای ترکیب و اشتقاق، گروه‌ها، الگوهای ساختاری جمله‌ها، معنای ساختاری، عناصر معنایی همچنین واژگان بنیادی (عموماً بسیط). اگر ما زبان فردوسی را بیگانه نمی‌یابیم، در پرتو همین عناصر دستوری و واژگان بنیادی است که تغییر و تبدیل آن طی هزار سال نامحسوس است.

در پاریس شاهد صحنه‌ای بسیار جالب بودم. استادِ سره‌گرا، در مجلسی که به دعوت شهردار ناحیه، جنب نمایشگاه کتاب برپا شده بود و شرکت‌کنندگان و حاضران در مجلس عموماً فرانسوی بودند، به زبان فارسی سخن می‌گفت، با همان لحن خطیبان منبری که مترجم همزمان می‌بایست آن را به زبان فرانسه برگرداند. مترجم بی‌گناه ناگزیر می‌بایست ابتدا سخنان دُرربار سره‌ناب را، که شأنش اجازه نمی‌داد جز به لحن خطابی ادا شود، در ذهن، به زبان متعارف برگرداند سپس آن زبان متعارف را به زبان فرانسه ترجمه کند!

نکتهٔ دیگر آنکه سره‌گرایان، با مقید ساختن خود به پرهیز از کاربرد کلمات برگرفته از عربی، طبعاً به زبان نحیف و لاغر «سره» فکر می‌کنند؛ لذا قهراً فکر خود را بال‌و‌پیر بسته و محدود می‌سازند؛ چون در مراتب بالا، زبان و فکر یکی می‌شوند و نمی‌توان جدا از زبان فکر کرد. در این

مراتب، فکر بر زبان سوار نمی‌شود، بلکه خود زبان می‌شود. فکر هر کس به گنجینه لغوی و زبانی او محدود است که، اگر بخواهد به آن پرو بال بدهد، باید این گنجینه را غنی‌تر و غنی‌تر سازد و این همان کاری است که اهل قلم به آن نیاز مبرم دارند. سره‌گرا در واقع جز این نمی‌کند که پروبال خود را، از سر هوسبازی و احیاناً کسب تشخص کاذب، به تکلف بریزد و بشکند.

سره‌گرایی، در قلمروی از زبان که تاریخ و پیشینه درازمدت و مستحکمی دارد، آب در هاون کوفتن است، اما در آنچه تاریخی نشده و به‌صورت سیل دمامد درنیامده می‌توان هجوم واژه‌ها و الگوهای بیگانه را در حدّ معقول مهار کرد. آنچه سره‌گرای ما از نامه فرهنگستان نمونه‌وار برای تأیید موقف خود نقل کرده از همین دست است. چنان‌که فرهنگستانِ اوّل آگاهانه به این کار دست زده است. در نامگذاریِ نهادهای نوظهور همچون دادگستری،

شهربانی، دارایی، بهداشت، دانشگاه، دانشکده و نظایر آنها، فارسی سره را برگزیده است. البته، در این اقدام، جانب اعتدال را رعایت کرده، مثلاً «مجلس شورای ملی» را از این نظر که در اسناد تاریخی آمده، حفظ کرده است.

در این باب، استاد سره‌گرای ما آنچه در قلمرو نهادهای دادگستری و نظایر آن آورده، جملگی نهادهای نوظهورند که در تاریخ محاکم و سازمان‌های شرعی و عرفی سنتی ما سابقه نداشتند، چنان‌که قاضی که سابقه تاریخی دارد، به حال خود باقی مانده است، همچنین مستشار و از همه مهم‌تر انبوه اصطلاحات حقوقی در قوانین و نظامنامه‌ها و اساسنامه‌ها با همان اسم و رسم‌های پیشین. فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیز به‌ویژه در عرصه اصطلاحات علمی تازه و نوظهور در حد اعتدال از همین شیوه پیروی کرده است.

در باب واژه‌هایی فارسی که متناظر عربی آنها نیز در زبان ما به کار می‌رود و سره‌گرایان آن را چه‌بسا نوعی

حرمت‌شکنی بشمارند، نکته‌ای هست که نشاید از آن غافل ماند و آن اینکه گونه‌های فارسی و عربی آنها در کاربرد فرق آشکار دارند. فارسی آنها در معنای حقیقی و ملموس به کار می‌رود و عربی آنها در معنای مجازی و انتزاعی. نمونه‌های آن است: میوه و ثمر؛ نگاه و نظر؛ زیبایی و حُسن؛ نمک‌داری و ملاحظت؛ گهواره و مهد؛ گشن و فحل؛ تر و خشک و رَطَب و یابِس و نظایر آنها. گاه نیز برای حسن تعبیر (euphonie) است، مثل اجابت. گاه نیز به رعایت رسم سنتی پرهیز از یادکرد اعضای خانواده به الفاظ آشنای فارسی و نشانیدن الفاظ عربی ناآشنا به جای آنها مثل متعلّقه (همسر)، صبیّه (دختر)، آبوی (پدر)، والده (مادر)، آخوی (برادر). همچنین کاربرد تعبیراتی از سرِ فروتنی همچون حقیر، فدوی، ارادتمند، حقیر سراپاتقصیر و نظایر آنها.

وجودِ به‌اصطلاح «مترادفات» مثل تساهل، مدارا، تحمّل، رواداری در زبان فارسی نیز حسن این زبان است و برای

اهل زبان، به اقتضای محلّ و مخاطب، انتخاب یکی از آنها را میسّر می‌سازد.

گاه عربی دخیل در شعر و هم در ترکیب راحت‌تر می‌نشیند مثل غم به جای اندوه که در ترکیبات غمگین، غمگن، غمین، غمناک، غمخوار، غمزده، غمستان، غم‌فروشد، غمکده، غمگسار خوش می‌نشیند.

اصولاً کلمات عربی، چون از حیث وزن قالب‌بندی شده‌اند، در شعر عروضی آسانتر جا می‌گیرند. انگار شعر عروضی را برای زبان عربی ساخته‌اند که، در آن، ترکیب و اشتقاق نه با پسوند و پیشوند بلکه با افاعیل ساخته می‌شود. بیهوده نبود که عبدالواسع جیلی، در وصف قصیده بلند خود، آورده است: از دستِ من آمد به فغانِ بابِ تَفَعَّل.

باری ورود عناصر قاموسی عربی در زبان فارسی وجوه متعدّد دارد که خود مبحث جالبی است و البته به غور و استقصای بیشتر و عمیقتر نیاز دارد. خلاصه آنکه هزار نکته

باریکتر ز مو اینجاست و یاد کردِ همهٔ آنها آسوده سری
خواهد و مهتاب شبی.

سره‌گرای محترم، در حاشیهٔ بَثُّ الشَّكْوای خود،
به یکدست نبودن شیوهٔ املائی در مندرجات نامهٔ
فرهنگستان اشاره کرده و شواهدی برای آن آورده است.
برای روشن شدن مسئله یادآور می‌شوم که نامهٔ
فرهنگستان از حیث رعایت دستور خط به دو دورهٔ پیش از
تصویب و پس از تصویب آن تقسیم می‌شود. بعضی از
تفاوت‌ها ناشی از تعلق آنها به این دو دوره است. در
شواهدی مربوط به اختیار «ی» یا «همزه» (صامت‌های میانجی)
همچون زیبایی و زیبائی، نکتهٔ ظریفی وجود دارد که حتی
ویراستاران فنی ما به آن توجه ندارند. رعایت نشدن
یکدستی در زیبایی و زیبائی بی‌وجه نیست. گونهٔ زیبائی در
بافت اضافی مثلاً زیبائی اندام اختیار شده است. این حالت در
دستور خط مصوّب پیش‌بینی نشده بود. پیداست که زیبائی

zibâyiye اصولاً آسان به تلفظ در نمی‌آید. همین حال را دارد الفاظی چون ایتالیائی و اسپانیائی. ویراستار خلاق، در چنین حالاتِ پیش‌بینی‌نشده، مُجاز بل مکلف است که صورت مناسب را اختیار کند. چنان‌که، در بازی فوتبال، وقتی بازیکن با حالتی پیش‌بینی‌نشده مواجه می‌شود که طبعاً دستوری هم دربارهٔ آن نیامده، اگر خلاق باشد، خود تصمیم مناسب می‌گیرد. با همهٔ این احوال، چه‌بسا در رعایت یکدستی سهل‌انگاری‌هایی هم شده باشد که البته تذکر استاد سره‌گرای ما مغتنم است.

تقدیمی بر «تقدیر نویسی»

امیر حمیدی

روزنامه اطلاعات، ۳ مهر ۱۳۹۷

روزنامه وزین / اطلاعات

با احترام درباره نوشته استاد سمیعی با عنوان «دری ویژه مطلق» مندرج در روزنامه / اطلاعات مورخه ۲۷ تیر ۱۳۹۷ نظری تقدیم می‌شود. مقام شامخ علمی و شخصیت والای استاد، مجازم داشت تا ضمن احترام وافر نسبت به ایشان، نقدی بر مطلب‌شان ارائه شود .
با احترام - امیر حمیدی

دانشمند گرانسنگ استاد سمیعی شرحی برنامه سرگشاده آقای محمدرضا خسروی - که گویا محتوی «ستایش و ضرورت سرهنویسی» است - در روزنامه / اطلاعات نوشته‌اند.^۱
از دید استاد، موضوع مورد بحث، جریان جاجوش کردن «کلمات و تعبیرات دخیل عربی» «در زبان فارسی» است. به‌زعم ایشان و در مخالفت با سرهنویسی، این جریان

«کلماتِ دخیلِ عربی در زبان فارسی، مهمان ناخوانده شمرده نمی‌شوند» و حتی ادبیات ما را به منزلت جهانی برکشیده‌اند .

در این نوشته، فرض بر این است که موضوع مباحثه، امری حقیقی است یعنی «ضرورت» جاخوش کردن کلمات عربی در زبان فارسی به منزلهٔ امری واقع؛ و لذا به مبحث «ستایش» سره‌نویسی که جزو امور اعتباری به حساب می‌آید پرداخته نمی‌شود. همچنین موضع موافق یا مخالف فارسی متعارف و یا سره، اتخاذ نشده است.

نوشته‌اند «همه اصطلاحات علمی و فلسفی و بلاغی در زبان‌های اروپایی و زبان فارسی از ریشه لاتینی و برگرفته از عربی‌اند». برای ابطال این گزارهٔ یقینی که گزاره‌ای حقیقی است (مصدق عینی و خارجی دارد و مشمول صدق و کذب می‌شود) منطقاً حتی یک مورد نقض هم کفایت می‌کند و لذا واژه گوهرفارسی (جوهر عربی) در اصطلاح فلسفی،

نقیض و مبطل ادعای استاد است که می‌گوید «همه اصطلاحات علمی و فلسفی و بلاغی در زبان فارسی برگرفته از عربی» است .

صوفی از پر تو می راز نهانی دانست

گوهر هر کس از این لعل توانی دانست «حافظ»

اصطلاح‌هایی دیگر نیز در همین زمینه می‌توان برشمرد:

چونی، خرد، سرشت، برهان، جان و ...

زین سپس ما را مگر چونی و از چون درگذر

چون زچونی دم زند آن کس که شد بی‌چون خویش؟

«غزلیات شمس»

چونی: کیفیت

بی‌چون: بلاکیف

سُنی از تسبیح جبری بی‌خبر جبری از تسبیح سُنی بی‌اثر

۱۵۰۲ - ۳ «مثنوی»

گوهر هر یک هویدا می‌کند جنس از ناجنس پیدا می‌کند

۱۵۰۵

در اینجا با مغالطه ادعای بدون دلیل و نیز مغالطه تعمیم روبرو هستیم. نوشته‌اند «در تاریخ زبان فارسی، هر از چندی سره‌گرایی رخ نموده آن هم به صورت منفرد... به صورت تک مضراب آتش مردابی...»...چنین استدلالی یادآور «مغالطه توسل به اکثریت» است که کثرت را برابر حقانیت می‌داند، حال آنکه «پذیرش عمومی یک روش، نشانه درستی آن روش نیست».^۲

ورود واژگان عربی به زبان فارسی نیز در ابتدا «منفرد» و اتفاقی بوده و به تدریج گسترده شده است.

استاد در تحکیم استدلال‌ها «صحنه‌ای بسیار جالب» را در پاریس نقل می‌کند که «استادی سره‌گرا» به «لحن خطابی» سخن می‌گفت و «مترجم بیگناه» دچار سختی دوباره برگرداندن سخنان سره ناب به زبان متعارف و سپس به فرانسه شده بود.

توسل به تمثیل (که امری اعتباری است) برای تایید و تحکیم ادعای حقیقی، خلاف منطق است و مشمول «مغالطه تمثیل» می‌شود. تمثیل و تشبیه در اختیار گوینده و نویسنده است که می‌تواند هر چیزی را به هر چیزی همانند سازد، کمالینکه در مورد اخیر اگر استاد سمیعی کار ترجمه را عهده‌دار می‌شدند به زیبایی، مراد «سره‌گرا» را بیان می‌کردند و آنگاه می‌شد ادعا کرد که «سره‌گرایی» هم می‌تواند وافی به مقصود باشد.

تمثیل و تشبیه برای آموزش: «برخی مسائل پیچیده» فلسفی و کلامی به نوآموزان کمک‌کننده است اما به هیچ وجه نمی‌تواند در استدلال له و علیه امور و گزاره‌های حقیقی به کار رود.^۳

استاد در ادامه مطلب می‌گوید: «نکته دیگر آنکه سره‌گرایان با مقید ساختن خود به پرهیز از کاربرد کلمات برگرفته از

عربی، طبعاً به زبان نحیف و لاغر «سره» فکر می‌کنند، لذا قهراً
فکر خود را بال و پر بسته و محدود می‌سازند.»

مقدمه استدلال مبنی بر لاغر و نحیف بودن زبان «سره»،
نمی‌تواند به نتیجه قهری فکر بال و پر بسته و محدود منجر شود
چون خود مقدمه (نحیف بودن زبان سره) نیاز به برهان و تأیید
دارد، و جزو بدیهیات یا همان گویی‌ها محسوب نمی‌شود.

در اینجا هم با «مغالطهٔ مصادره به مطلوب» روبرو
هستیم (در مقدمات استدلال از همان نتیجه‌ای که در صدر
اثبات آن است استفاده می‌شود)^۴

استاد بلافاصله ادامه می‌دهد که «در مراتب بالا، زبان و
فکر یکی می‌شوند و نمی‌تواند جدا از زبان فکر کرد... فکر
هرکس به گنجینهٔ لغوی و زبانی او محدود است.» این دو
گزاره، نقیض همدیگرند، از این گزاره که «در مراتب بالا
زبان و فکر یکی می‌شوند» می‌توان نتیجه گرفت که
«در مراتب پایین، زبان و فکر یکی نمی‌شوند»، اما به نظر

استاد و در ادامه همان ادعا، فکر هرکس، محدود به زبان، معرفی شده است، یعنی در مراتب پایین هم، زبان و فکر، یکی است. اگر به گفته استاد، نمی‌توان جدا از زبان فکر کرد آنگاه دیگر مراتب بالا و پایین، تفاوتی نخواهد داشت.

آیا می‌توان از ادعای بی‌دلیل استاد مبنی بر نحیف بودن زبان سره، دورتر رفت و چنین گفت که ای بسا ایرانیان پیش از اسلام با آن زبان لاغر و نحیف، قرن‌ها «فکر بال و پر بسته و محدود» داشتند و قلمرو پهناورشان را با کوته فکری قهری اداره می‌کردند؟ آبادانی و تمدنی هم در کار نبوده تا اینکه زبان عربی دخیل، این قوم را با مراتب بالای فکر، آشنا کرده است. در این صورت، شیوع زبان ترکی در بخش بزرگی از ایران زمین را چگونه می‌توان توجیه کرد و چرا زبان فارسی «روز به روز نیرومندتر شده»ی نا ویژه و آمیخته به عربی، در برابر زبان قومی نامتمدن یا کمتر متمدن شکست خورد؟!

برگردیم به سخنان استاد سمیعی: «سره‌گرا در واقع جز این نمی‌کند که پر و بال خود را، از سر هوسبازی و احياناً کسب تشخص کاذب، به تکلف بریزد و بشکند.»

اگر تا اینجا مطلب، نویسنده به موضوع سره‌گرایی و کمیت لنگ آن پرداخته و فارسی متعارف را برتری «ویژه مطلق» داده است. در این گزاره پرخطا، به شخصیت «سره‌گرا» می‌پردازد و مرتکب چند مغالطه می‌شود:

۱- مغالطه انگیزه و انگیزه: «اساس این مغالطه این است که کسی برای نقد یک عقیده به جای این که به محتوای آن بپردازد، به خاستگاه آن رأی و انگیزه‌هایی که پشت آن قرار دارد می‌پردازند.»^۵

در گزاره بالا، سره‌گرا هوسباز و با شخصیت کاذب معرفی می‌شود، و از استاد گرانمایه پرسیدنی است که با کدام قرینه و استقرار چنین حکمی می‌دهند؟ کدام پژوهش

جامعه‌شناسی و روانشناس اجتماعی، چنین نتیجه‌ای را
دربرداشته است؟!۶

«صحت و بطلان یک عقیده را محتوای آن و ادله‌ای که
در تایید آن اقامه می‌شود تعیین می‌کند و نه شخصیتی که
آن عقیده را اظهار کرده است و نه هیچ چیز دیگر.»^۶

۲- مغالطه مسموم کردن چاه: این مغالطه چنین است
که کسی ادعایی کند و برای جلوگیری از اعتراض و
مخالفت دیگران، صفت مذمومی را به مخالفان آن ادعا
نسبت دهد.^۷

در گزاره استاد، دو صفت «هوسبازی» و «تشخص
کاذب» سره‌گرایان، مصداق این مغالطه است.

۳- مغالطه یا این یا آن (مغالطه سیاه و سفید): در این
مغالطه دو راه بدون مراتب و درجات گوناگون، در برابر ما
قرار می‌گیرد و یا در مورد دو مفهوم متقابل ذو درجات،

چنان سخن گفته می‌شود که گویا با یک تقسیم قطعی
مواجه هستیم.^۸

در گزاره استاد، یا باید فارسی متعارفِ مقبول ایشان را
پذیرفت و یا پذیرای هوسبازی و بی‌شخصیتی بود، گزینه
دیگری وجود ندارد.

۴- مغالطه آدمک پوشالی: «عبارت است از معرفی
نادرست ادعا یا استدلال حریف، به نحوی که نامعقول بودن
آن به قدری واضح باشد که به هیچ انتقادی نیاز نباشد.»^۹

از آنجایی که سره‌گراها هوسباز و بی‌شخصیت معرفی
شده‌اند لذا با این «معرفی نادرست»، ادعا و استدلال‌هایشان
نیز نادرست خواهد بود. استاد در پایان آورده‌اند که «گاه
عربی دخیل در شعر و هم در ترکیب، راحت‌تر می‌نشیند
مثل غم به جای اندوه در ترکیبات غمگین، غمخوار...»
البته که برهان قاطعی است، و با همین استدلال از استاد

گرائقدر پرسیدنی است که «ذواللسانین» مورد استفاده
ایشان در ترکیب راحت تر می‌نشیند یا «دو زبانه»

پایان سخن:

مغالطه‌ها و تناقضات نوشته، استاد، حتی نیم لگه‌ای هم بر
آسمان روشن دانش‌شان نمی‌نشانند. گفته حافظ، سخت
سزاوار استاد است:

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
ممت خاک درت بر بصری نیست که نیست

والسلام

زیرنویس:

- ۱- روزنامه اطلاعات. چهارشنبه ۲۷ تیر، ۱۳۹۷، ص ۶،
- ۲- مغالطات، علی اصغر خندان. بوستان کتاب. قم، ۱۳۸۶، ص ۳۰۸،
- ۳- همان. ص ۳۵۸،
- ۴- همان. ص ۳۴۲،
- ۵- همان. ص ۱۹۷،

۶- همان جا.

۷- همان. ص، ۱۲۶

۸- همان. ص ۳۳۲،-۳۳۳

۹- مبانی استدلال. دیویدا. کاندی، رانلد مانسون. ترجمه تورج

قانونی. ققنوس، تهران، ۱۳۹۱، ص، ۲۲۳

سخنی با سره کرلیان

پاسخ به نوشته امیر حمیدی

احمد سمیعی (گیلانی)

روزنامه اطلاعات، ۵ مهر ۱۳۹۷

سردبیر محترم جریده وزین اطلاعات

با عرض سلام نقد آقای امیر حمیدی از نوشته خود درباره سره‌گرایی را خواندم و لازم دانستم که برای روشن شدن مسائلی که در آن طرح شده نظر خود را بیان کنم که، به گمان من، متضمن فوایدی برای خوانندگان علاقه‌مند به زبان ملی دارای سابقه درخشان دوازده قرنۀ ماست.

افاضات منتقد در سطحی نیست که برای بسط مقال مجالی متضمن فواید درخور بگشاید. نویسنده کتابی از مؤلفی متأخر در مغالطات و انواع آن خواننده و خواسته است، برای برگرفته‌های خود از آن، در سخنی که با سره‌گرایان داشته‌ام، مصادیقی بیابد. اما مغالطه اصولاً به قلمرو معقول تعلق دارد نه به قلمرو منقول و لبّ سخن حقیر «نقل و گزارش» جریان

پرورش زبان فارسی بوده که گه‌گاه عارضه‌سره‌گرایی در آن بروز کرده و جامعه‌زبانی و ادبی‌ما آن را نه جدی گرفته نه پذیرفته و نه دنبال کرده‌است. بدین قرار، نویسنده، در جستجوی مصادیقی برای مکتسبات خود، به جای معقول به سراغ منقول رفته و، به تعبیری، سوراخ دعا را گم کرده است. در مباحث منقول، معیارهای دیگری برای درستی و نادرستی و معتبر و نامعتبر وجود دارد که در علم درایه از آن گفت‌وگو شده است و شاید بی‌فایده نباشد که منتقد را به مقاله‌حقیر در معرفی آیین نگارش تاریخ، اثر ارزشمند رشید یاسمی، استاد فقید تاریخ در دانشگاه تهران، با عنوان «رساله‌ای از یاد رفته در آیین نگارش تاریخ»، مندرج در سال پنجم شماره دوم مورخ بهمن و اسفند ۱۳۶۳ (ص ۲۱-۲۶) مجله نشر دانش رجوع دهیم.

نویسنده در حاشیه این تشبُّث، به چند مسئله اشاره کرده و کوشیده است آنها را به مغالطه ربط دهد. یکی

مسئله «تمثیل» که نویسنده بی‌مناسبت آن را با گزارش رویدادی که شاهد آن بوده‌ام ربط داده و چنین برداشت کرده که خواسته‌ام حکم تمثیل را در حالی که تعمیم‌دانی نیست تعمیم دهم. اما در گزارش موصوف حکمی نیست تا تعمیم داده شود. در تعمیم‌ناپذیری حکم تمثیل نیز سخن است. حکم تمثیل، در استخراج احکام فقهی، با «تنقیح مناط» تعمیم‌دانی شمرده شده است چنانکه حکم حرمت شراب را به همه مشروبات سکرآور تعمیم داده‌اند و چه بسا، در فقه، به همین مناسبت این‌گونه تمثیلهای را قیاس خوانده‌اند که با قیاس در منطق تفاوت دارد.

ضمناً به یاد آوریم که همه اندیشه‌ورزیهای مولانا در مثنوی بر تمثیل مبتنی است. در واقع، تمثیل بیشتر برای تعلیم و تلقین نظرهای باریک و ثقیل به جماعتی از مخاطبان به کار می‌رود که هاضمه آنان برای اخذ مستقیم

آنها آمادگی ندارد. در این حالت تمثیل وسیله کارسازی در پرورش معانی است.

در باب تعمیم حکم تمثیل تذکر این معنی خالی از لطف نیست که نیوتن به قول مشهور، با مشاهده افتادن «سیبی» از درخت بود که به جاذبه زمین پی برد و، بر اثر آن، به «قانون جاذبه» و فرمول‌بندی آن دست یافت؛ همچنین اینشتین، به روایت خودش، با مشاهده نسبت دو متحرک به قانون «نسبیت خاص» و فرمول معروف آن رسید. البته این قبیل رویدادها را همه کس می‌بیند اما حاصل آن تنها به کسانی می‌رسد که زمینه و سابقه معلوماتی و هم استعداد فطری در خور و نبوغ داشته باشند.

دیگر مسئله «رابطه فکر و زبان» است که معلومات نویسنده در آن ظاهراً محدود است در نهایت به آراء قدما که پایه و اساس تجربی ندارد. از جمله، ایشان با آراء ژان پیازه (Jean Piaget ۱۸۹۶-۱۹۸۰)، روانشناس و زیستشناس

و شناختشناس مشهور سویسی، و ویگوئسکی (۱۸۹۶-۱۹۳۴) روانشناس روس، که اثرش به نام فکر و زمان به فارسی ترجمه شده، آشنائی نیافته‌اند. در حوصله این یادداشت نیست که آن آراء را شرح دهم و به آن بس می‌کنم که نویسنده را به مقاله‌ای رجوع دهم که در این مبحث نوشتم و در مجله معارف (دوره چهارم، شماره ۳، آذر- اسفند ۱۳۶۶، ص ۳۷-۶۷) از نشریات «مرکز نشر دانشگاهی» چاپ و منتشر شده و در گلگشت‌های زبانی و ادبی (مجموعه مقالات حقیر)، دفتر اول، ص ۹۷-۱۳۲ نیز مندرج است.

نویسنده، در حاشیه مطالب یادشده، خرده‌گیری‌هایی کرده که شرح آنها را خالی از فایده نمی‌بینم. نمونه‌ای از آن است این ایراد که، به جای نقد سره‌گرایی، انگیزه سره‌گرا را به استنباط خود آماج گرفته‌ام که در نقد روا نیست. اما این درست که، در نقد، نشانه گرفتن «احوال شخصیّه» صاحب اثر

اخلاقاً مردود است اما از انگیزهٔ اثرآفرین در رابطهٔ مستقیم با اثر می‌توان سخن گفت.

نمونهٔ دیگر از خرده‌گیری نویسنده یا بهتر بگوییم «تعلیم» او اینکه شایسته می‌بود، به جای ذواللسانین، تعبیر «دوزبانه» را برمی‌گزیدم، اما ذواللسانین، علاوه بر «معنای لغوی»، «معنای اصطلاحی» دارد و «دوزبانه» تنها در معنای لغوی است که متناظر ذواللسانین است. «ذواللسانین»، در معنای اصطلاحی، ناظر به هر دو زبانی نیست و تنها به شاعر سرایندهٔ «شعر عروضی» در دو زبان «عربی و فارسی» که تعامل تاریخی داشته‌اند آن هم نه «در هر زمانی» بلکه در «برههٔ تاریخی اوایل تکوین شعر عروضی فارسی» اطلاق شده است لاغیر. لفظ وقتی معنای اصطلاحی و تشخص تاریخی پیدا می‌کند نمی‌توان متناظر آن در «معنای لغوی» را به جایش نشانند. فی‌المثل به جای «استعاره» نمی‌توان «وامگیری» یا «عاریه‌گیری» را نشانند. چون استعاره، بنا به تعریف،

عاریه‌گیری خاصی است با محدودیت و صفات خاص، در رشته و مقوله‌ای خاص و برای همین شرایط غلم شده و هویت تاریخی یافته است.

حاصل سخن اینکه زبان به ویژه زبان ملی ما با سابقه هزار و دویست ساله را باید جدی گرفت و هر تصرفی را در آن روا نشمرد. زبان ملک این و آن نیست، ملک جامعه زبانی و علمی و فرهنگی است. همچنین زبان ظرایفی دارد که آشنائی با آنها مستلزم انس و الفت گرفتن با انبوه آثار بزرگان است. حرمت این ظرایف باید محفوظ بماند. هر تصرفی در زبان مجاز نیست همچنین تصرف در زبان دستبرد هر کس نیست. زبان در اختیار جمع است - جمع صالح در هر رشته و هر مقوله‌ای که، با برنامه‌ریزی سنجیده، آن را تقویت و برای بیان مفاهیم علمی و فنی و ادبی آماده سازد.

در خاتمه، لازم می‌شمارم به بانگ بلند بگویم که اصلاً خوش ندارم وارد معرکه‌ای شوم که ظاهراً سره‌گرائی به پدید آوردن آن گرایش دارد. تا به اینجا نیز به قصد روشن شدن برخی از مسائل اساسی متعلق به پرورش زبان فارسی وارد آن شده‌ام و در همین جا حضور خود را در این کشاکش به پایان رسیده اعلام می‌کنم. سخن چه فایده گفتن که پند می‌ننوشند.

حسبوی از سر تقد علمی و ادب ساگردی

پاسخی دوباره به نوشته استاد احمد سمیعی (گیلانی)

امیر حمیدی

روزنامه اطلاعات، ۱۹ مهر ۱۳۹۷

با احترام، پاسخی به نوشته استاد گرانسنگ سمیعی با عنوان «سخنی با سره گرایان»، مندرج در روزنامه اطلاعات مورخه ۹۷/۷/۵ تقدیم می‌شود. امیدوارم شکل و محتوای نوشته، بیانگر این باشد که گرایش به معرکه‌گیری وجود ندارد و بلکه جستجویی از نقد علمی و ادب‌شاگردی، منظور است.

با احترام - امیر حمیدی-۹۷/۷/۱۴

استاد گرانمایه، علامه سمیعی، توضیحاتی بر نظر حقیر، مرقوم فرموده و موضع سره‌گرایی نگارنده را به نقد کشیده‌اند. البته تأملی در نثر نگارنده، نشان می‌دهد که پیرو نثر متعارف هستم و عربی و عرب را هم به مانند هر زبان و ملیتی، محترم می‌دارم.

فرموده‌اند: «مغالطه اصولاً به قلمرو «معقول» تعلق دارد، قلمرو «منقول» و لبّ سخن حقیر «نقل و گزارش» جریان پرورش زبان فارسی بوده... در مباحث «منقول»، معیارهای دیگری برای درستی و نادرستی و معتبر و نامعتبر وجود دارد که در علم درایه از آن گفتگو شده‌است.»

استاد در این توضیح، ابتدا «قلمرو منقول» را نقل و گزارش جریان زبان فارسی معرفی کرده‌اند، اما بلافاصله آن را شامل «علم درایه» نموده‌اند که دانش بررسی صحت و سقم احادیث است.^۱

روشن است که «جریان پرورش زبان فارسی»، ارتباطی به علم درایه و یا «منقول» در معنی «علمی از قبیل حدیث و تفسیر و فقه و تجوید و قرائات و غیره»^۲ ندارد.

می‌ماند نقل و گزارش که به گفته استاد، مشمول مغالطه نمی‌شود و معیارهای دیگری دارند. برخلاف ادعای استاد، در قلمرو «نقل و گزارش» هم معیارهای مغالطی و تناقض، جاری‌اند و البته همچنان که در نوشته پیشین

اشاره داشته‌ام، اندیشه‌ها و گزاره‌ها به دو دسته عام «حقیقی» (شامل علم و متافیزیک) و اعتباری (شامل قراردادی و ارزشی) منقسم می‌شوند و هر یک از این دو دسته، تعریف و روش نقد و داوری جداگانه‌ای دارند؛ لیکن معیار «تناقض» در هر دو قسم نافذ است و برای نقض هم اندیشه‌های حقیقی و هم اعتباری به کار می‌رود.

ویژگی‌های اعتباریات، خلاصه‌وار چنین است: مشمول صدق و کذب نمی‌شود و مصداق و مابازای بیرونی ندارند، نیاز پرورده‌اند، لغو پذیرند، چون مخلوق انسان هستند، و در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، متغیرند.

حقیقیات هم صفات عکس اعتباریات را دارند. در نوشته استاد هم، چه «منقول» و چه گزاره‌های شخصی، این دو نوع حقیقی و اعتباری موجودند.

با این مقدمه، می‌پردازم به موارد و گزاره‌هایی از استاد که به زعم حقیر، مشمول مغالطه هستند:

- «همه اصطلاحات علمی و فلسفی و بلاغی در زبان‌های اروپایی و زبان فارسی، از ریشه لاتینی و برگرفته از عربی‌اند.»

- «در تاریخ زبان فارسی، هر از چندی، سره‌گرایی رخ نموده؛ آن هم به صورت منفرد...»

- «سره‌گرایان با مقید ساختن خود به پرهیز از کاربرد کلمات برگرفته از عربی، طبعاً به زبان نحیف و لاغر سره فکر می‌کنند.»

- سره‌گران در واقع جز این نمی‌کنند که پروبال خود را از سر هوسبازی و احياناً کسب تشخیص کاذب، به تکلف بریزند و بشکنند.»

تمامی این گزاره‌ها خبری و از نوع «حقیقی» هستند (گزاره آخر می‌تواند ارزشی هم باشد)؛ و حتی اگر «منقول» هم باشند، مشمول صدق و کذب و مغالطه می‌شوند و مهم نیست گوینده چه کسی باشد. به گفته مولوی:

ور ز جالینوس این گفت اختری است

پس جوابم بهر جالینوس نیست

و اما دو گزاره دیگر استاد که نقیض همدیگرند:

۱- «در مراتب بالا زبان و فکر یکی می‌شوند و نمی‌توان جدا از زبان فکر کرد...»

۲- «فکر هر کس به گنجینه لغوی و زبانی او محدود است.»
در توضیح مطلب، استاد فرموده‌اند که: «در مسأله
نسبیت رابطه فکر و زبان، معلومات نویسنده، محدود است
به آراء قدما که پایه و اساس تجربی ندارد.»
روشن است که توضیح استاد، رافع تناقض‌شان نیست و
حقیر در اینجا نقد «صورت» کرده‌ام و نه «ماده»؛ یعنی
بدون آشنایی با آرای پیاژه و غیره، می‌توان منطقی‌تاً تناقض
صوری گزاره‌ها را در آورد. چراکه سخن درباره موضوع و
محتوای نظریه‌ها و یا گزاره‌های استاد نیست و در واقع، هر
دو گزاره‌ای بسا در پارادایم‌های گوناگون، صادق باشند؛ اما
در یک پارادایم، مانعه‌الجمع هستند.
استطراداً عرض کنم که در اینجا استاد، علم تجربی
جدید را برکشیده‌اند، اما در موضعی مخالف، در ابتدای
نوشته‌شان، کتاب مغالطات از «مؤلفی متأخر» را ظاهراً به
علت جدید بودن، نکوهش کرده‌اند، باید عرض شود که در
علم، «قانون از کجا آورده‌ای» نداریم. پس از درونی شدن
دانسته‌ها منبع آن اهمیتی نخواهد داشت.

استاد می‌پذیرند که: «در نقد، نشانه گرفتن احوال
شخصیه صاحب اثر، اختلافاً مردود است؛ لیکن بلافاصله
می‌افزایند که: «اما از انگیزه اثرآفرین در رابطه مستقیم با
اثر می‌توان سخن گفت.»

چنین پیداست که استاد «نیت‌گرای قوی» هستند، اما
لازم به ذکر است که «انگیزه اثرآفرین»، تفاوتی با «احوال
شخصیه» ندارد و از استاد پرسیدنی است که چگونه انگیزه
اثرآفرین را می‌توانند دریابند؟

حتی «نیت‌گرایان قوی» هم که معتقد به
جدایی‌ناپذیری معنا و نیت هستند، باور دارند که نیت و
معنا را باید از راه شواهد اثر به دست آورد^۳؛ اما در نوشته
استاد هیچ شاهدی در تأیید ادعاها ارائه نمی‌شود. دیگر
نیت‌گراها با چه ابزار و شواهدی از «انگیزه اثرآفرین در
رابطه مستقیم با اثر» سخن می‌گویند؟

به گفته «ضد نیت‌گراها»، حالات ذهنی ظریف و پیچیده
مؤلف که موجب پدید آمدن اثر شده‌اند، پس از روی دادن،

دیگر دسترسی ناپذیرند» و «طرح یا نیت مؤلف، به مثابه معیاری برای داوری درباره موقعیت یک اثر ادبی هنری، نه در دسترس است و نه مطلوب.»^۴

اشکال دیگر نیت‌گرایی این است که اگر «انگیزه اثرآفرین» در اثر محقق شده است، آنگاه رجوع به شواهد بیرونی و پس‌زمینه و یا مشورت با مؤلف لزومی نخواهد داشت و اگر هم محقق نشده باشد، پس آن «انگیزه» نمی‌تواند با خود اثر ارتباطی داشته باشد و در هر دو صورت، رجوع به نیت و انگیزه مؤلف، ضرورتی نخواهد داشت.^۵

در ردّ پیشنهاد حقیر، مبنی بر استفاده از واژه «دوزبانه» به جای «ذواللسانین»، فرموده‌اند: «ذواللسانین در معنای اصطلاحی، ناظر به هر دو زبانی نیست...»

در همان کتاب «فلسفه ادبیات» در «روش‌های بازیابی معنا» که «به طور کلی در مورد همه متن‌ها عمدتاً مشابه است»، چنین می‌خوانیم: «توسل به فرهنگ‌های لغت، قراردادهای محلی، کاربردهای رایج و حتی اشارات ضمنی

گوینده در مواقع لزوم، از جمله منابع مشروع برای تمام انواع شرح به شمار می‌آیند.»^{۸۰} با این تعریف، «معنای اصطلاحی» منظور استاد هم ذیل منبع‌های فوق قرار می‌گیرند و در مراجعه به سه فرهنگ لغت («منابع مشروع» معنا) یعنی لغت‌نامه و فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ فارسی کامل غلامرضا انصاف‌پور، «دوزبانه» به معنی «ذواللسانین» آمده است (معنای منظور استاد در لغت‌نامه مندرج است).

استاد در رد نظر نگارنده راجع به تمثیل و نسبت آن با مغالطه، فرموده‌اند که تمثیل استاد را تعمیم پنداشته‌ام؛ اما چنین نیست. نوشته بودم: «توسل به تمثیل (که امری اعتباری است) برای تأیید و تحکیم ادعای حقیقی، خلاف منطق است... تمثیل و تشبیه برای آموزش برخی مسائل پیچیده فلسفی و کلامی به نوآموزان کمک‌کننده است، اما نمی‌تواند در استدلال له، علیه امور و گزاره‌های حقیقی به کار رود.»

بخش اول گزاره دوم، محل تأیید استاد هم هست و به هر روی در سخنان حقیر، اثری از تعمیم تمثیل دیده

نمی‌شود، بلکه خلط گذر از اعتبار به حقیقت را متذکر شده‌ام. اینکه آیا در فقه و یا جایی دیگر، تعمیم تمثیل جایز است یا نه، دور از موضوع بحث است.

در ادامه همین مبحث، استاد می‌فرمایند: «به یاد آوریم که همه اندیشه‌ورزی‌های مولانا در مثنوی بر تمثیل مبتنی است. در واقع، تمثیل بیشتر برای تعلیم و تلقین نظرهای باریک و ثقیل به جماعتی از مخاطبان به کار می‌رود که هاضمه آنان برای اخذ مستقیم آنها آمادگی ندارد.»

با قید این حکم که «تمثیل‌ها ما را به استفاده از مصادره به مطلوب برمی‌انگیزند. تمثیلی که نخست به ذهن می‌آید تقریباً بی‌تردید از طریق نتیجه‌ای به ذهن القا می‌شود که خواستار رسیدن آنیم»^۷، استدلال‌های تمثیلی استاد را مدنظر قرار می‌دهیم. می‌فرمایند:

۱- «حکم تمثیل، در استخراج احکام فقهی، «با تنقیح مناظ»^۸، تعمیم دادنی شمرده شده است.»

۲- همه اندیشه‌ورزی‌های مولانا در مثنوی بر تمثیل مبتنی است.»

در رد این استدلال‌ها می‌توان به انکار کامل تمثیل‌ها دست یازید. ما داریم دربارهٔ «جریان پرورش زبان فارسی» گفت‌وگو می‌کنیم، نه دربارهٔ فقه و یا مثنوی. اما اگر فرض کنیم که استدلال‌های استاد از لحاظ منطقی ممکن است مجاز و موجه باشد، ضمن پذیرش این مطلب که «این نحوه استدلال نمی‌تواند نتیجه‌هایش را به اثبات برساند»^۱، ناچار باید در هر دو مورد، مقدمه‌ای ناآشکار بیفزاییم:

- ۱- مقدمهٔ ناآشکار: اگر در یک نمونه، تمثیل مجاز باشد پس در کل شناخت هم تمثیل مجاز است: تمثیل در فقه مجاز است، پس در کل، تمثیل در شناخت مجاز است.
- ۲- مقدمهٔ ناآشکار: همهٔ اندیشه‌ها می‌توانند مبتنی بر تمثیل باشند. همهٔ اندیشه‌ورزی‌های مولانا در مثنوی بر تمثیل مبتنی است.

پیدا است که این نمونه‌ها بیانگر استقراء نیستند، بلکه تنها «برشماری» محسوب می‌شوند؛ چون احکام «فقه» و «مثنوی» را نمی‌توان به علوم طبیعی (فیزیک، شیمی، کیهان‌شناسی، زمین‌شناسی و زیست‌شناسی) و علوم

اجتماعی (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و اقتصاد) تسری داد.

استاد خود اذعان دارند که «تمثیل بیشتر برای تعلیم و تلقین نظرهای باریک و ثقیل به مخاطبان» کم‌دانش به کار می‌رود. پس، آن دو مقدمهٔ استاد در مجاز و مؤثر بودن تمثیل در فقه و مثنوی، تعمیم‌پذیر نیست. مگر اینکه «تعداد پرشماری از X ها (تمثیل‌ها) در شرائط مختلف مشاهده شوند و همگی آنها واجد ویژگی Y (نمونه‌ای گویا از کل شناخت علمی) باشند و هنگامی که هیچ نمونه‌ای پیدا نشود که با تعمیم کلی «همهٔ X ها واجد ویژگی Y هستند» تناقض داشته باشد.»^۹

روشن است که در علوم طبیعی و اجتماعی، «تمثیل» همچون روشی علمی، بلا‌موضوع است و در مقابل، «تجربه» اعم از آزمایش و مشاهده، روش برکشیده علم تلقی می‌شود. استاد نیز در «نقد آراء قدما»، تجربه را به عنوان پایه و اساس برشمرده‌اند.

قول به اینکه «همه اندیشه‌ورزی‌های مولانا در مثنوی بر تمثیل مبتنی است»، نه سبب حقانیت روش تمثیل می‌شود و نه اندیشه‌ورزی‌های مولانا. به زعم استاد، مولانا معیار صدق است، حال آنکه این گزاره نیاز به تأیید از طریق شواهد دارد؛ چون نه بدیهی است و نه همان‌گویی. فراموش نشود که استاد، این گزاره را در تأیید «تعمیم حکم تمثیل» و نیز تمثیل به سان روشی علمی بیان کرده است. استاد از این هم فراتر رفته و مدعی می‌شوند که در کشف قانون جاذبه توسط نیوتون هم روش تمثیل، دخیل یا مؤثر بوده است. در این معنی، استاد مثال افتادن سیب از درخت و مشاهده آن توسط نیوتون را شاهد می‌آورند.

«احتمال می‌رود که داستان مربوط به سیب حقیقت داشته باشد. شاید درست همان موقعی که نیوتون به ماه نزدیک افق نگاه می‌کرد، سیبی در دیدرس او سقوط کرده باشد. او استنباط کرد که در هنگام سقوط سیب در حقیقت ماه در حال سقوط کردن است، اما حرکت افقی‌اش چنان زیاد بود که ماه هرگز به زمین نمی‌رسید.»^{۱۰}

پیداست که اینجا با مقوله «مشاهده نظریه - محور» مواجهیم و نه تمثیل و تعمیم آن. «علم کارش را به شیوه کاملاً خوش ساختاری که از چهار مرحله متمایز تشکیل شده است آغاز می کند. نخست، دانشمند، جهان هستی را مشاهده می کند و مشاهداتش را به عنوان حقایق جزئی به ثبت می رساند. سپس به اجرای فرایندی می پردازد که استقرار نامیده می شود.

او با بررسی حقایق جزئی، تصمیمی پدید می آورد موسوم به نظریه که می تواند این حقایق جزئی را تبیین کند. سپس، در مرحله دوم، یعنی مرحله قیاسی، دانشمند برای پیش بینی پیامدهای نظریه، از منطق استفاده می کند و سپس به اجرای آزمایش هایی می پردازد تا دریابد که آیا این پیش بینی ها واقعاً روی می دهند. اگر آزمایش ها با توفیق قرین باشند، نظریه تأیید شده است.»^{۱۱}

پرسیدنی است که «تمثیل» در کجای این مراحل روش علمی جایی دارد.

در مثنوی گاهی تمثیل برای توجیه^{۱۲} امر حقیقی به کار رفته است که با مغالطه گذر از اعتبار به حقیقت پهلو می‌زند. نمی‌توان به کمک اندیشه‌های اعتباری، اندیشه‌های غیراعتباری را تأیید کرد. از یک تشبیه یا تمثیل نمی‌توان نتیجه‌ای برای عالم خارج گرفت.

مولانا در دفتر چهارم در بیان لزوم داشتن قلاووز در مسیر نیل به دوست، آورده است:

هر که او بی سر بجنبد، دم بود

جنبشش چون جنبشش کژدم بود ۱۴۳۰

کژ رو و شب کور و زشت و زهرناک

پیشه او خستن اجسام پاک ۱۴۳۱

سر بکوب آن را که سرش این بود

خلق و خوی مستمرش این بود ۱۴۳۲

مولوی ابتدا سالک بی‌قلاووز را به کژدم تشبیه کرده و سپس صفات کژدم را مانند کژ روی و زهرناکی و خستن پاکان، به آن سالک (وکل سالکان نظیر) تعمیم داده و در

نهایت نتیجه گرفته است که چنان سالکانی را همانند کژدم باید سرکوب کرد.

در اینجا با مغالطه تمثیل و اعتبار به حقیقت روبرو هستیم و این تشبیه سالک به کژدم، ناچار منجر به حکم خاطرناک و غیراخلاقی می‌شود.

در پایان، مراتب احترام و محبت عمیق خود را به استاد سمیعی والامقام و زبان مقدس فارسی که بزرگانی چون استاد، نگهبان و رشدهنده آن هستند، ابراز می‌دارم.

پی‌نویس:

- ۱- فرهنگ بزرگ سخن - دکتر حسن انوری - سخن تهران ۱۳۸۱
- ۲- لغت‌نامه، علی‌اکبر دهخدا. دانشگاه تهران - تهران ۱۳۷۲
- ۳- آنچه که هست ضد نیت‌گراها بر شواهد درونی اثر تکیه می‌کنند اما نیت‌گراها شواهد بیرونی و پس‌زمینه را مؤکد می‌دارند. اما به هر حال هر دو گروه ناچار از ارائه شواهد هستند.
- ۴- فلسفه ادبیات. پیتر لامارک. میثم محمدامینی. فرهنگ نشر نو. تهران ۱۳۹۶، ص ۲۲۷، ۲۲۸

۵- همان. ص ۲۲۹

۶- همان. ص ۲۷۷

۷- مار و روباه - مقدمه‌ای بر منطق. مری هیت. فریبرز مجیدی. مازیار

- تهران، ۱۳۸۵ ص ۹۷

۸- همان. ص ۹۸

۹- فلسفه علم. جیمز لیدیمن. حسین کرمی. حکمت. تهران، ۱۳۹۰،

ص ۴۷

۱۰- نظریه علمی چیست؟ موتی بن - آری. فریبرز مجیدی. مازیار.

تهران، ۱۳۹۲، ص ۷۳

۱۱- همان ص ۱۹

۱۲- Justification

ختم مقال

احمد سمیعی (گیلانی)

روزنامهٔ اطلاعات، ۲۱ آبان ۱۳۹۷

تیرماه گذشته، مطلبی از آقای محمدرضا خسروی در صفحهٔ ۶ روزنامه (وادی ادبیات) چاپ شد که در قالب نامه‌ای سرگشاده خطاب به فرهنگستان زبان و ادب فارسی با موضوع «ستایش و ضرورت سره نویسی» بود. درج این مقاله، پاسخ عالمانه استاد احمد سمیعی (گیلانی) را با عنوان «دری ویژه مطلق» باعث شد و در ادامه نیز جوایبه دیگری از سوی دکتر امیر احمدی را با عنوان «نقدی بر نقد سره نویسی» در همین صفحه ادبی به دنبال داشت

سپس در ادامه این مناظره ادبی، مقاله مستدل و مستند دیگری از استاد احمد سمیعی در تاریخ ۵ مهرماه با نام «سخنی با سره گرایان» ارائه شد که میدان گفتگو را گرمتر کرد. پس در ادامه این ماجرا، مقاله دیگری از دکتر امیر حمیدی در تاریخ ۱۹ مهر و از سر مهر واصل شد که پاسخی دوباره به نوشته استاد سمیعی بزرگوار محسوب می‌شد و عنوان «جستجوی از سر نقد علمی و ادب شاگردی» را بر پیشانی خود داشت. آقای حمیدی با زبانی نرم و از سر ادب در مقدمه خود عنوان کرده بودند که: «امیدوارم شکل و محتوای نوشته، بیانگر این باشد که

گرایشی به معرکه‌گیری وجود ندارد و بلکه جستجویی از نقد علمی و ادب‌شاگردی منظور است.»

پس از چندی، پاسخی دیگر از سوی استاد احمد سمیعی رسید که «برای ختم این تبادل نظر» به دفتر روزنامه ارسال کرده بودند و اینک با چند روزی تأخیر، به شرح زیر، تقدیم خوانندگان و دنبال‌کنندگان این بحث و مبحث ادبی می‌شود. استاد احمد سمیعی (گیلانی) این چنین به این مجادله علمی و ادبی، خاتمه داده‌اند که ان شاءالله ختم به خیر باشد! ایشان خطاب به روزنامه اطلاعات مرقوم داشته‌اند.

آقای امیر حمیدی، در پاسخی دوباره به نوشته حقیق (اطلاعات مورخ پنجشنبه ۱۹ مهر ۱۳۹۷)، افاضاتی دارند که علاقه‌مندان خوانده‌اند و، به احتمال قوی، نوشته‌های این جانب درباره سره‌گرایی را نیز از نظر گذرانده‌اند. در جمع آنان، چه بسا اهل نظر هم جای گرفته باشند و شایستگی آن را حائزند که حکم گردند و حکم آنان فصل الخطاب گردد.

در این «گفت و شنودها»، آنچه، فارغ از فضل فروشی صادق
یا کاذب، به جا می‌ماند اصل «عارضهٔ سره‌گرایی» است که
جایی برای دنباله‌دار شدن سخن باقی نمی‌گذارد. والسلام

